

روابط ایران و اسرائیل به روایت اسناد نخست‌وزیری*

(۵۷-۱۳۲۷)

دکتر احمد گل محمدی**

چکیده

روابط ایران و اسرائیل در واقع نمود برجسته‌ای از پنهان‌کاریهای سیاسی و ظاهرسازیهای عوام‌فریبانه بود. گرچه این روابط فراز و نشیبهای بسیاری داشت و معمولاً به صورتی کم و بیش پنهان برقرار می‌شد، هرگز کاملاً قطع نشد و با وجود نارضایتی افکار عمومی داخلی و اعتراضات دولتهای عرب، حدود سی سال دوام یافت. آنچه در پی می‌آید روایتی است مشتق از این روابط کم و بیش پنهان.

واژه‌های کلیدی:

سیاست خارجی ایران، تاریخ روابط ایران و اسرائیل، روابط ایران و اعراب، صهیونیسم، فلسطین، اسرائیل.

* این روایت تاریخی عمدتاً بر اسناد نخست‌وزیری پیش از انقلاب اسلامی استوار است که در مرکز اسناد شهید باهنر ریاست جمهوری در مجموعه‌ای با نام «روابط ایران و اسرائیل» گردآوری کرده است.

** استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی.

پیشینه تاریخی

سرزمین فلسطین که در کنار مدیترانه خاوری قرار دارد، تا پایان جنگ جهانی اول بخشی از امپراتوری عثمانی بود. پس از سال ۱۲۹۷ (۱۹۱۸) جامعه ملل فلسطین را، به تحت‌الحمایگی انگلیس درآورد و این کشور هم متعهد شد، بر پایه شرایط تحت‌الحمایگی فلسطین، این سرزمین را به گونه‌ای اداره کند که زمینه‌های شکل‌گیری یک کشور مستقل فراهم شده، حقوق فلسطینی‌ها پایمال نشود. ولی انگلیس زیر فشار محافل یهودیان روز به روز یهودیان بیشتری را در این سرزمین جا داد. اعراب فلسطین هم در سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۸ (۱۹۲۱-۱۹۲۹)، برای کسب آزادی قیام کردند، ولی به دست نیروهای انگلیسی سرکوب شدند. (۱)

با قدرت‌یابی نازیسم در اروپا، شمار یهودیان مهاجرت‌کننده به فلسطین افزایش یافت و صهیونیست‌ها هم در راستای عملی کردن تأسیس یک کشور یهودی در فلسطین، این مهاجرت را تشویق کردند. دول غربی نیز پشتیبان صهیونیست‌ها بودند. در چنین شرایطی که یهودی‌های بیشتری از گوشه و کنار جهان، بویژه اروپا به فلسطین کوچ می‌کردند و صهیونیست‌ها سازمانها و تشکلات خود را مستحکم‌تر می‌ساختند، دولت انگلیس در آستانه جنگ جهانی دوم، یعنی سال ۱۳۱۸ (۱۹۳۹)، اعلام کردند که «تبدیل فلسطین به یک کشور یهودی قسمتی از سیاست بریتانیا است» [۴]. (۲)

در نتیجه سیاست‌های حساب‌شده انگلیس و صهیونیست‌ها، روز به روز یهودی‌های فلسطین پرشماتر، سازمان‌یافته‌تر و نیرومندتر شدند و این روند سرانجام در نخستین ماه‌های پس از جنگ جهانی دوم به درگیری‌ها و کشمکش‌های سختی میان اعراب و یهودیان فلسطین انجامید. انگلیس که تا این مرحله کار را به خوبی پیش برده بود، موضوع را به سازمان ملل متحد کشاند تا از لحاظ حقوقی و قانونی هم جایگاه یهودی‌ها را کاملاً تثبیت و تحکیم کند. (۳) بدین ترتیب، نهادی که روح منشور آن برابری و عدالت بود، مسؤولیت یافت تا حق را به حقدار برساند.

در اردیبهشت ۱۳۲۶ کمیسیون ویژه مسأله فلسطین در سازمان ملل متحد تشکیل شد تا موضوع فلسطین و اسرائیل را مورد بررسی قرار داده، راه‌حلی مرضی‌الطرفین ارائه دهد. این کمیسیون که کمیسیون بازجویی نام گرفته بود اعضای آن را نمایندگان از کشورهای مختلف تشکیل می‌دادند، در جستجوی طرح و پیشنهادی بود که هم مورد پسند فلسطینی‌ها و اعراب باشد، هم منافع یهودیان این سرزمین را تأمین کند. ولی با تمام مساعی‌ای که برای پیدا شدن یک پیشنهاد مورد قبول هر دو طرف به کار رفت، این امر میسر نشد. (۴)

سرانجام، پس از یک ماه بحث و کشمکش بی‌نتیجه، اعضای کمیسیون «دودسته شدند: جمعی که اکثریت کمیسیون با آنها بود راه علاج را در تقسیم دیدند و عده معدودی هم این طریق را عادلانه و عملی ندانستند.» گرچه طرح تقسیم‌چندان عملی نمی‌نمود، طرفداران آن بیشتر و بیشتر می‌شدند و این، نتیجه اقدامات آژانس یهود و عملکرد اعراب بود. آژانس یهود که به امکانات و ابزارهای تبلیغی کارآمد و مؤثری دسترسی داشت، با تبلیغات گسترده و حساب شده، آرای شمار چشمگیری از اعضا را به سود خود تغییر داد. تندرویهای اعراب و خودداری آنها از همکاری با کمیسیون نیز به سود یهودیها و جناح طرفدار تقسیم تمام شد. (۵)

نخستین موضع‌گیریها و واکنشها

نخستین موضع‌گیری ایران نسبت به قضیه فلسطین در همین کمیسیون آشکار شد. گرچه در ماههای مورد بحث، خود ایران گرفتار نابسامانی‌ها و کشمکش‌های پرتب و تاب بین نیروهای سیاسی گوناگون و نمایندگان آنها بود، سفیر کبیر ایران در امریکا و نماینده دائم ایران در سازمان ملل متحد اعلام موضع کرده، با طرح تقسیم فلسطین مخالفت نمود. از دیدگاه ایران هرگونه تقسیم فلسطین به معنای آتش‌افروزی در خاورمیانه بود و می‌بایست به هر طریق ممکن از عملی شدن این طرح جلوگیری و یک دولت ائتلاف عربی-یهودی ایجاد می‌شد. ولی همین که گزارشهای حاوی دو پیشنهاد تقسیم فلسطین و ایجاد دولت ائتلافی منتشر شد، «جراید عرب به هر دو پیشنهاد تاختند». (۶)

هنگامی که مجمع عمومی سازمان ملل متحد تشکیل شد، وزیر امور خارجه آمریکا در سخنرانی خود «از زحمات اعضای کمیسیون بازجویی قدردانی نموده، اظهار داشت که دولت او نظر اکثریت را قبول دارد.» نمایندگان دول عربی بی‌درنگ واکنش نشان داده، «به نمایندگی آمریکا سخت حمله کردند و در تمام مدت دو ماه و نیم مجمع عمومی به هیچ‌یک از [پیشنادهای] هیئت نمایندگی آمریکا راجع به مسائل مختلف... رأی موافق ندادند». (۷)

مجمع عمومی، کمیسیون ویژه‌ای را مأمور مطالعه گزارش کمیسیون بازجویی کرد که سه هفته به طول انجامید. در این مدت نمایندگان آژانس یهود و کمیته عالی عرب فلسطین «خود را به آب و آتش زدند تا نظر اعضای مجمع را جلب کنند. نمایندگان دول عرب از نمایندگی ایران خواستند تا از نظر آنها دفاع نمایند و نمایندگان ایران هم اعلام کرد با هر پیشنهادی که مخالف روح منشور باشد مخالفت خواهد نمود.» ولی رفته رفته آشکار می‌شد که اوضاع بر وفق مراد اعراب نیست؛ چرا که شوروی «با تقسیم فلسطین موافقت نمود»، بقیه دول معظم کلی‌گویی کردند و «اکثریت نمایندگان دول آمریکای لاتین هم طرفدار تقسیم بودند». (۸)

پس از پایان بررسیها و مطالعات، پیشنهاد تقسیم فلسطین «با اکثریت عادی تصویب ولی حائز اکثریت دو ثلث که لازمه تصویب مسائل مهم در مجمع عمومی» بود، نشد و بنابراین «اعراب مختصر امیدی داشتند». «متأسفانه در روزهای آخر موافقان تقسیم هرچه در قوه داشتند برای جلب موافقت دولی که تا آن تاریخ مردد بودند به کار بردند و از قرار معروف دولت آمریکا و آژانس یهود، اولی از تحیب و تهدید و دومی از تطمیع فروگذار نکردند». (۹)

سرانجام در ۸ آذر ۱۳۲۶ (۲۹ نوامبر ۱۹۴۷)، که روز پایانی مجمع عمومی بود، پیشنهاد تقسیم فلسطین به «دو دولت مستقل عرب و یهود، با اکثریت ۳۳ رأی موافق در مقابل ۱۳ رأی مخالف و ده ممتنع تصویب و نمایندگان دول عرب به صورت اعتراض از تالار مجلس خارج شدند.» بر پایه این قطعنامه قیومت انگلیس در فلسطین پایان می‌یافت و قوای انگلیس می‌بایست هرچه زودتر خاک فلسطین را ترک می‌کرد. بدین ترتیب «تبلیغات ماهرانه آژانس یهود» و نفوذ صهیونیستهای آمریکایی باعث شد تا مجمع عمومی در یکی از

نخستین تصمیم‌گیری‌های مهم خود «برخلاف حق و انصاف» و روح و منشور این نهاد بین‌المللی رفتار کند. (۱۰)

یهودیه‌ها بلافاصله دست به کار شدند تا زمینه‌های تأسیس یک دولت مستقل را فراهم کنند. آنان با فعالیتهای گسترده خود و پشتیبانی‌های بسیار حیاتی امریکا، انگلیس و صهیونیست‌ها، امکانات و زمینه‌های لازم را فراهم کرده، سرانجام در ۲۴ اردیبهشت ۱۳۲۷ تأسیس دولت اسرائیل را اعلام کردند. دولتهای عربی بی‌درنگ به سرزمین اسرائیل یورش بردند ولی چند ماه بعد شکست خوردند (۱۱) و بدین ترتیب نخستین جنگ اعراب و اسرائیل پایان یافت.

آژانس یهود و مهاجرت یهودیان

پس از آنکه سازمان ملل متحد رفتار یهودیان اشفالگر را تأیید کرد و بر طرح ایجاد یک دولت مستقل یهودی صحه گذاشت و یهودیان نیز چنین دولتی را بنیاد نهادند، سختگیری‌های دولتهای عربی منطقه نسبت به یهودیان کشورهای خود بیشتر شد و بنابراین روند کوچ یهودیان به فلسطین شتاب بیشتری گرفت. آژانس یهود نیز که رابطه اصلی یهودیان اسرائیل و یهودیان دیگر نقاط جهان بود، بیشترین توان و امکانات خود را به منظور جذب و انتقال یهودیان به فلسطین به کار گرفت.

در ماههای مورد بحث، ایران هم یکی از کانونهای اصلی فعالیت آژانس یهود بود. از آنجا که میزان یهودآزاری در ایران بسیار کمتر از کشورهای همسایه، بویژه عراق بود، یهودیان این کشورها به ایران پناهنده می‌شدند تا در فرصت و با امکانات مناسبی خود را به «ارض موعود» برسانند. بنابراین مسأله یهودیان به صورت یکی از مشکلات حاد مسؤولان سیاسی - امنیتی ایران درآمد. (۱۲)

البته فعالیتها و اقدامات یهودیان و آژانس یهود در ایران بسیار گسترده‌تر بود. این دسته از یهودیه‌ها با «تشبث به وسایل مختلف» و «برخلاف مقررات کشور در ایران اقامت گزیده و شعله فروزان اقدامات مخالف قوانین ایران» بودند. (۱۳) کلیمیان خاورمیانه، بویژه کشورهای

عربی، می‌کوشیدند دست کم از «اوطان خود مهاجرت و به عناوین مختلف به کشورهای مجاور رفته، مرکز فعالیت سیاسی خود را در خارج از مناطق خطر قرار دهند» و «مرکز ثقل عملیات زیان آور خود را» به ایران انتقال دهند. آنان که به دنبال «جایگاه اقامت امن و آرامی» بودند، «به سمت کشور ایران هجوم آورده»، اغلب مرتکب امر قاجاق و فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی زیان‌آوری می‌شدند. (۱۴)

بنابراین، مسؤولان سیاسی و امنیتی کشور همواره از مقامات رده بالا، از جمله نخست‌وزیری، می‌خواستند که «برای جلوگیری از تبلیغات و اقدامات وقاحت‌چی‌گری یهود در ایران که بالاخره نتیجه سوء خواهد داشت، تدابیری اتخاذ شود... و در صورتی که صلاح و مقتضی دانسته شود» اقداماتی به عمل آورند. (۱۵) البته به نظر می‌رسید که نخست‌وزیران وقت (هژیر و ساعد) اقدام فوری و ضروری را در این زمینه چندان صلاح و مقتضی ندانسته، به توصیه‌ها و پیشنهادها اکتفا می‌کردند. ولی سرانجام اوضاع چنان بحرانی شد که محمد ساعد، نخست‌وزیر وقت، بناچار تصمیم مقتضی اتخاذ کرده، دستور داد همه یهودیانی را که «از عراق و مصر و فلسطین از راه‌های مجاز و غیرمجاز آمده بودند احضار کنند و پروانه خروج به آنها بدهند تا هرچه زودتر ایران را ترک نمایند». (۱۶)

البته نخست‌وزیر پیشین هم موضعی اتخاذ کرده بود که مایه رنجش اعراب نشود. چند روز پس از اینکه تشکیل کابینه جدید به عبدالحسین هژیر واگذار شد، روزنامه الاهرام مصر نظر او را «راجع به موضوع فلسطین» جویا شد. هژیر در پاسخ خود از اظهار امیدواری فراتر نرفت: «دولت ایران در موقعی که قضیه در شورای امنیت طرح بود نظر خود را به‌طور روشن ابزار داشت و نماینده ما در شورای امنیت راجع به تقسیم فلسطین اعتراض کرد. حالا هم از صمیم قلب امیدوارم که این موضوع به‌طور مسالمت‌آمیز حل شود». (۱۷)

گرچه ایرانیان بشدت گرفتار مسائل و مشکلات سیاسی و اقتصادی خود بودند، روحانیون و برخی اقشار مردم ضمن اظهار همدردی با فلسطینی‌ها، ناخرسندی شدید خود را از مسأله فلسطین و زورگویی‌های صهیونیست‌ها پنهان نکردند و علمایی مانند شیخ عبدالکریم زنجانی و شیخ محمدحسین آل کاشف‌الغطاء «از مساعی نخست‌وزیر عراق در راه فلسطین» قدردانی

نمودند. مقامات عربی نیز «از ابراز احساسات علما و عشایر [ایران] در رهایی فلسطین از صهیونیها» سپاسگزار شدند. (۱۸)

البته واکنش آیت‌الله کاشانی جدی‌تر و شدیدتر بود. او در بیانیه‌ای، «علیه یهودیان اعلام جهاد کرد و از عموم برادران دینی دعوت نمود تا به منظور تظاهر راجع به قضیه مسلمانان و یهودیها» گرد هم آیند. (۱۹) اینگونه اقدامات گرچه در سالهای مورد بررسی چندان تداوم نیافت، پس از انقلاب اسلامی بارها و بارها تکرار شد.

با وجود تدابیر اتخاذ شده از سوی دولت برای جلوگیری از تبلیغات و فعالیتهای سازمانهای یهودی، بویژه آژانس یهود، و واکنش نه چندان شدید اقشار و گروههای مختلف، یهودیان همچنان در ایران فعال بودند و یهودیان کشورهای همسایه به صورت غیرقانونی به ایران می‌آمدند. سازمانهای یهودی فعال در ایران نه تنها در ورود و خروج غیرقانونی یهودیان دست داشتند، بلکه به لطایف‌الحیل یهودیان ایرانی را ترغیب می‌کردند که به فلسطین کوچ کنند. در اثر تبلیغات و مساعدتهای یهودیهای فلسطین، شماری از یهودیان ایرانی نیز کشور را به قصد زندگی در یک سرزمین رؤیایی ترک کردند، هرچند که گروهی از آنها پشیمان شده و می‌خواستند به ایران بازگردند. (۲۰)

افزون بر اینها، حتی برخی روزنامه‌ها درباره فعالیت یکی از نمایندگان هیئت هاگانی صهیونی در تهران و دیدار او با عده‌ای از بازرگانان و رجال برجسته یهودی مقیم تهران درباره کمکهای مالی و معنوی آنان به یهودیان فلسطین می‌نوشتند. کمک مالی یهودیان فلسطین به یهودیان ایران برای انجام تبلیغات به نفع صهیونیها و جلوگیری از عملیات مخالف مصالح یهودیان فلسطین نیز از موضوعات مورد بحث روزنامه‌ها در اوایل تابستان ۱۳۲۷ بود. (۲۱)

شناسایی و برقراری روابط پنهانی

با گذشت زمان آشکار شد که اینگونه فعالیتهای نه چندان پنهان، در واقع مرحله آغازین روابط پرماجرا و عبرت‌آموز ایران و اسرائیل است. روزها و ماهها با شتاب سپری می‌شد و

موضع ایران نسبت به اسرائیل و مسأله فلسطین تغییر می‌یافت. گرچه هنگام طرح موضوع فلسطین در سازمان ملل، ایران با پیشنهاد ایجاد یک دولت مستقل یهودی و ورود دولت اسرائیل به آن سازمان مخالفت کرد، (۲۲) به نظر می‌رسید که کم‌کم از مخالفت خود پشیمان شده، در صدد تغییر بلکه دست کم تعدیل موضع پیشین برآمده است و سرانجام در ماه‌های پایانی ۱۳۲۸ در این روند شتاب یافته، تغییر جای تعدیل را گرفت.

در واپسین روزهای زمستان ۱۳۲۸ که فلسطینی‌های آواره و بی‌خانمان، روزهای سرد و سختی را می‌گذراندند و در آرزوی بازگشت به خانه و کاشانه خود لحظه‌شماری می‌کردند، محمد ساعد مراغه‌ای، نخست‌وزیر وقت ایران، با انتشار بیانی‌ای که در ۲۴ اسفند ۱۳۲۸ در رسانه‌های همگانی بازتاب یافت، شناسایی دوفاکتوی اسرائیل را اعلام کرد:

پس از استقلال دولت اسرائیل... دولت ایران برای حفظ منافع اتباع ایرانی در فلسطین... آقای عباس صیقل را به عنوان نماینده به فلسطین اعزام داشت... برای اینکه دولت ایران بیشتر بتواند منافع اتباع خود را حفظ [کند]، سه ماه قبل آقای رضا صفی‌نیا را با سمت مأمور مخصوص به فلسطین اعزام داشت و با این عمل، دولت ایران دولت اسرائیل را بالفعل به رسمیت شناخت. ولی برای اینکه این شناسایی به صورت رسمی درآید، طبق تصمیم هیئت دولت، آقای انتظام نماینده دائمی دولت شاهنشاهی در سازمان ملل متحد، به اطلاع نماینده دولت اسرائیل رسانده که از این پس، دولت ایران دولت اسرائیل را به‌طور دوفاکتو به رسمیت شناخته است. (۲۳)

چند روز بعد ساعد از نخست‌وزیری برکنار شد و بلافاصله به عضویت مجلس سنا درآمد.

او در مجلس سنا نیز شناسایی اسرائیل را چنین توجیه کرد:

حفظ منافع ایرانیان مقیم فلسطین و لزوم مطالعه از نزدیک امور جاریه دولت جدید التأمین اسرائیل ایجاب می‌کرد که دولت، مأموری در این نقطه مهم و حساس خاورمیانه داشته باشد. به این جهت... مأموری در آنجا تعیین [شد]. ولی انجام وظایف محوله برای مأمور ایرانی بدون هیچ نوع رسمیت مصادف با مشکلاتی شده بود و لازم می‌آمد... وضعیت مأمور اعزامی را روشن نمود... [موضوع] در هیئت دولت مطرح و به اتفاق آراء

تصمیم اتخاذ گردید که به آقای انتظام نماینده دولت در سازمان ملل دستور صادر شود... شناسایی بالقفل «دوفاکتو» دولت اسرائیل را اعلام نماید که وضعیت اتباع ایران در فلسطین و تکلیف مأمور اعزامی در آن کشور معین و روشن شود. (۲۴)

به محض انتشار خبر شناسایی اسرائیل از سوی ایران، دستگاه تبلیغاتی کشورهای عربی به کار افتاد. روزنامه‌های عربی محمد ساعد را متهم کردند که درازای دریافت پول، دولت اسرائیل را به رسمیت شناخته و «ممکن است قرارداد تجارتي بين دو کشور منعقد شود و نفت ایران با کالاهای صهیونی مبادله گردد». گرچه این پرسش که آیا اسرائیل شناسایی دوفاکتوی خود را با پرداخت رشوة قابل توجیهی به ساعد به دست آورده یا نه، پاسخ روشنی نیافته بود، مطبوعات عرب بادست‌آویز قرار دادن این موضوع، دولت ایران و بویژه نخست‌وزیر وقت را به باد انتقاد گرفتند و نسبت به گسترش روابط ایران - اسرائیل و تبدیل شناسایی دوفاکتویه شناسایی دوزوره هشدار دادند. (۲۷)

عملکرد «شاه‌پسندانه» ساعد (۲۸) در داخل کشور نیز واکنشهایی به دنبال داشت. یکی از نمایندگان مجلس از ساعد خواست تا «برای تسکین احساسات عمومی، هرچه زودتر علل و موجبات این شناسایی نابهنگام و غیرمنتظره را اعلام دارند» (۲۹) و برخی از محافل مذهبی هم اتخاذ سیاستهای مغایر با منافع مسلمانان را مورد انتقاد قرار دادند. ولی این انتقادات و بازخواستها تا زمان قدرت‌یابی مصدق چندان نتیجه‌بخش نبود.

هنوز دو سال از شناسایی دوفاکتوی اسرائیل نگذشته بود که دکتر محمد مصدق روابط سیاسی ایران و اسرائیل را برهم زد. او که در راه بازگشت از امریکا وارد مصر شده و مسعود استقبال بی‌مانند مردم این کشور قرار گرفته بود، شناسایی دوفاکتو را پس گرفت و کنسولگری ایران را در اسرائیل منحل کرد. بدین ترتیب در اواخر پاییز ۱۳۳۰ روابط ایران و اسرائیل قطع شد و روزنامه‌های عربی بارها از «تهدمان ملی ایران» یاد کردند. (۳۰)

البته خوشحالی اعراب دیری نپایید. حدود بیست ماه پس از دیدار مصدق از مصر، با یک کودتای انگلیسی - آمریکایی به دوران زمامداری او پایان داده شده و سکان سیاست خارجی ایران به دست خود شاه افتاد. شاه که بر این باور بود که اعراب را هیچ‌گونه اعتمادی نشاید،

همواره می‌کوشید تا زمینه‌های گسترش هرچه بیشتر روابط ایران و اسرائیل را فراهم کند. به همین دلیل از زمان سرنگونی مصدق تا سرنگونی خود شاه، روابط ایران و اسرائیل کم و بیش گسترش و بهبود یافت.

تحولات نظامی بین‌المللی هم روند نزدیکی ایران و اسرائیل را شتاب بخشید. هر اندازه نظام بین‌المللی دو قطبی‌تر می‌شد، استقلال عمل کشورهای ضعیف‌تر کاهش می‌یافت و توازن قوا امکان شکل‌گیری قطب سومی را از بین می‌برد. حتی کشورهای «غیرمتعهد» نیز در عمل چندان غیرمتعهد نبودند. بنابراین، مناسبات و روابط منطقه‌ای هم تابعی از نظام دو قطبی و منطق توازن قوا بود. دو قطبی شدن خاورمیانه که به نخستین ماههای پس از جنگ جهانی دوم بازمی‌گشت، با گذشت زمان آشکارتر شد و در صف‌آرایی کشورهای عضو جنبش شوروی‌گرای غیرمتعهدها در برابر اعضای پیمان بغداد نمود یافت.

ناصر و روابط ایران و اسرائیل

در همین دوره چهره جدیدی وارد صحنه سیاست خاورمیانه شد که در طول حدود شانزده سال زمامداری خود، عمده‌تأ بازیگر نقش اول بود. او، جمال عبدالناصر، رهبر انقلاب ۱۹۵۲ بود که در ۱۹۵۴ حکومت مصر را رسماً به دست گرفت. ناصر که جاه‌طلبی‌هایش همواره برای خود او مشکل آفرین و برای زمامداران کشورهای منطقه، از جمله شاه، نگران‌کننده بود، روابط ایران با اسرائیل و دیگر کشورهای همسایه را تحت تأثیر قرار داد. از همان آغاز کار ناصر، یعنی پس از قرارداد ۱۹۵۴ انگلیس - مصر، دو کشور ایران و مصر از هم فاصله گرفتند و بنابراین، ایران به پیمان بغداد رفت و مصر هم به جنبش غیرمتعهدها گرایید. (۳۱)

در ۲۴ فوریه ۱۹۵۵ کشورهای ترکیه و عراق موافقت‌نامه دوجانبه‌ای امضا کردند که به «پیمان بغداد» معروف شد و هدف آن «تضمین دفاع و امنیت منطقه خاورمیانه» بود. (۳۲) چند ماه بعد سه کشور انگلیس، پاکستان و ایران هم به این پیمان پیوستند. پیمان بغداد که برای تأمین اهداف سیاسی آمریکا مبنی بر جلوگیری از نفوذ شوروی در منطقه خاورمیانه بسته شده بود، سیاست خارجی ایران را در منطقه بشدت تحت تأثیر قرار داد. ایران پس از پیوستن

به این پیمان در ۳۰ مهر ۱۳۳۲، رفته رفته به کشورهای محافظه کار و غرب گرای عرب، ترکیه، و پاکستان نزدیکتر و از دول تندرو عربی، بویژه مصر، فاصله گرفت. همین گرایش کلی، روابط خارجی ایران و اسرائیل را هم تقویت کرد.

از ۱۳۳۴، دگرگونی در دیدگاه و رفتار ایران نسبت به مسئله فلسطین و اسرائیل آشکارتر شد. دولت ایران که در ۱۳۲۷ ناگزیر شد سیاست سرسختانه‌ای نسبت به ورود یهودیان کشورهای همسایه به ایران، مهاجرت یهودیان به اسرائیل و فعالیت‌های سازمان‌های یهودی اتخاذ کند، دیگر با آژانس یهود همکاری می‌کرد تا زمینه و تسهیلات مناسبی برای مهاجرت یهودیان به فلسطین فراهم شود. بنابراین، هیئت دولت به اتفاق آراء تصویب کرد که یهودیان ایرانی بی‌بضاعت که به وسیله آژانس یهود قصد مهاجرت به فلسطین دارند، از پرداخت عوارض گذرنامه معاف شوند. (۳۳)

گفتگوهای پنهانی بر سر نفت نیز از همین سالها آغاز شد و ایران با فروش نفت موافقت کرد. پس از این که در مرداد ۱۳۳۵ ناصر کانال سوئز را ملی کرد و در ۷ آبان همان سال، مصر مورد حمله مشترک نیروهای انگلیسی، فرانسوی، و اسرائیلی قرار گرفت، همکاری نفتی بین ایران و اسرائیل گسترش یافت؛ زیرا کانال سوئز، گذرگاه ۷۳ درصد از کالاهای وارداتی و ۷۶ درصد نفت صادراتی ایران، بسته شده بود و ایران می‌بایست راه‌های جدیدی برای واردات و صادرات خود پیدا کند. تحریم فروش نفت به اسرائیل از جسانب شوروی در پی حمله اسرائیل به مصر هم، نفت ایران را به صورت تنها جایگزین نفت شوروی درآورد. (۳۴)

در تابستان ۱۳۳۶ شرکت نفت ایران نماینده‌ای به اسرائیل فرستاد تا با مقامات مربوط رژیم اشغالگر گفتگو کند. ره‌آورد این سفر و گفتگو که بسیار محرمانه انجام شد، امضای قراردادی بود که به موجب آن نفت ایران به بهای بشکه‌ای ۱/۳۰ دلار به اسرائیل فروخته می‌شد. بن گوریون، نخست‌وزیر وقت اسرائیل، که سر از پا نمی‌شناخت، بلافاصله دستور داد تا برای حمل نفت ایران لوله‌ای ۸ اینچی بین بندر ایلات و بشر شمع ساخته شود. این لوله در عرض صد روز ساخته شد. (۳۵)

بهره‌برداری از لوله مزبور یک‌ساله نشده بود که در نتیجه افزایش نیاز اسرائیل به نفت، لوی اشکول، وزیر دارایی وقت اسرائیل، به تهران فرستاده شد تا در این باره با شاه گفتگو کند. نخستین دیدار و گفتگوی شاه با یک وزیر اسرائیلی که پنهانی صورت گرفت، موفقیت‌آمیز بود و خواسته اسرائیل مورد پذیرش قرار گرفت. بنابراین، لوله جدیدی ساخته شد تا صادرات نفت ایران به اسرائیل دو برابر شود. (۳۶)

در جبهه اعراب نیز روند رویدادها و تحولات بسیار پرشتاب بود. ناصر پس از شکست در جنگ ۱۹۵۶، که به جنگ سوئز معروف شد، کوشید تا با اتخاذ تدابیر مناسبی از رسوایی بیشتر اعراب جلوگیری کرده، رهبری خود را بر جهان عرب تثبیت کند. نخستین گام در این جهت وحدت مصر و سوریه بود. در ۱۱ بهمن ۱۳۲۵ سوریها و مصریها مرزهای بین دو کشور را برهم زدند تا وحدت مصر و سوریه واقعیت یافته، واحد سیاسی جدیدی به نام جمهوری عربی متحد پدیدار شود. رهبر و رئیس این جمهوری نوپا هم که یک بار مزه تلخ شکست را چشیده بود، کشورهای محافظه کار و سازش کار عربی و غیرعربی منطقه را تهدید می کرد و می کوشید تا با پشتیبانی شوروی نقش مهمتری در منطقه بازی کند. (۳۷)

از سوی دیگر تندروهای ناصر و تأثیر فزاینده او بر اعراب کشورهای منطقه، رشد احساسات ضداسرائیلی و ضدعربی در منطقه و نفوذ روزافزون شوروی، نگرانی مقامات غربی از جمله آمریکا را سبب شد و به همین دلیل آیزنهاور، رئیس جمهور وقت آمریکا، خواستار فعال شدن سیاست خارجی این کشور در خاورمیانه شد تا از گسترش کمونیسم جلوگیری شود. این نگرانی در بین سران دول غیرعرب منطقه از جمله ترکیه، ایران، و ایتالیایی و همچنین سران رژیم اشغالگر قدس شدیدتر بود. بنابراین بستر مساعدی برای همکاری این دولت‌ها به منظور جلوگیری از نفوذ شوروی و دخالت‌های ناصر فراهم شد. البته این دولت‌ها از جمله ایران، پنهانی و محرمانه نگه داشتن رابطه با اسرائیل را بر برقراری هرگونه روابط رسمی و آشکار ترجیح می دادند؛ به استثنای ترکیه که در مارس ۱۹۴۹ (۱۳۲۸) اسرائیل را به صورت «دوژوره» به رسمیت شناخته بود. (۳۸)

در چنین شرایطی روابط نفتی - امنیتی اسرائیل همچنان گسترده‌تر می‌شد بدون آنکه رسمیتی در آنها وجود داشته باشد. مقامات مختلف دو کشور که بیشتر نظامی - امنیتی بودند، کاملاً پنهانی دیدار و گفتگو می‌کردند و از آشکار شدن مبادلات بازرگانی و همکاریهای امنیتی بشدت جلوگیری می‌شد. ولی در پاییز ۱۳۷۷ شاه با گشایش نمائندگی ایران در تل‌آویو موافقت کرد، مشروط بر اینکه نمایندگی به صورت دفتری در سفارت مویش باشد و در مکاتبات اداری «برن ۲» نامیده شود. اسرائیل نیز در تهران سفارتخانه دایر کرد. (۳۹)

چند سالی به همین متوال گذشت و روابط پنهانی ایران و اسرائیل گسترده‌تر و گسترده‌تر شد. دیگر، مسافرت مقامات امنیتی، نفتی، و نظامی اسرائیل به ایران و برعکس، در نزد آگاهان سیاسی به امری عادی تبدیل شده بود و تهران و تل‌آویو برای کارشناسان و سیاستمداران دو کشور به صورت شهرهای آشنا درآمده بود. مقامات امنیتی ایران که کارآیی «موساد» را به چشم می‌دیدند، خواستار گسترش هرچه بیشتر همکاری امنیتی با این کشور بودند. بنابراین افزون بر نفت، مسائل امنیتی نیز از محورهای همکاری دو کشور بود.

ولی شاه که همواره از پیروزیهای یهودیهای فلسطین شادمان می‌شده، می‌خواست از روابط پنهانی ایران و اسرائیل پرده بردارد و حتی شاید شناسایی کامل اسرائیل را به جهانیان اعلام کند، مشتاق بود از واکنش کشورهای منطقه، بویژه اعراب، آگاه شود.

در نخستین روز مرداد ۱۳۳۹، طبق معمول، شاه در مصاحبه مطبوعاتی شرکت کرده در پاسخ به پرسش سردبیر روزنامه کیهان درباره شناسایی اسرائیل گفت: «این شناسایی سابقاً صورت گرفته و امر تازه‌ای نیست. منتها روی جریانات روز و شاید هم از لحاظ صرفه‌جویی، چند سال پیش نماینده ما از اسرائیل احضار شده بود و هنوز هم برگشته است. ولی این موضوع شناسایی چیز تازه‌ای نیست. (۴۰)

ولی ناصر این موضوع را به چیز کاملاً تازه‌ای تبدیل کرد. او که از روابط دوستانه شاه با اسرائیل آگاه بود، در پی فرصت و بهانه‌ای می‌گشت تا مساعدتهای رئیس یک کشور اسلامی را به اشغالگران صهیونیست بر ملا سازد. او همچنین پی‌برد که می‌تواند از این فرصت پدید آمده برای تثبیت رهبری و پیششازی خود در جهان عرب بهره‌برداری کند.

چند روز پس از مصاحبه مطبوعاتی شاه، ناصر در ۴ مرداد ۱۳۳۹، طی یک سخنرانی پرشور در بندر اسکندریه مصر، شاه را مورد حمله قرار داد و «به بهانه اینکه دولت شاهنشاهی [ایران] بتازگی اسرائیل را به رسمیت شناخته، در اظهارات تحریک آمیزی... اعلام [داشت] که روابط سیاسی خود را با دولت شاهنشاهی قطع کرده است» (۴۱) بدین ترتیب روابط ایران و اسرائیل بحران و کشمکش سیاسی - دیپلماتیک شدیدی بین ایران و مصر پدید آورد که تعدیل و رفع آن سالها به طول انجامید.

ایران بلافاصله به اظهارات ناصر واکنش نشان داد و «از طرف وزارت خارجه به سفیر کبیر مصر ابلاغ شد که ظرف ۲۴ ساعت از ایران برود و تا وقتی رژیم ملی و قانونی مطابق مصالح ملت مصر در آن کشور برقرار نشود، دولت ایران نماینده‌ای به آنجا اعزام نخواهد داشت» (۴۲) ده سال طول کشید تا «رژیم ملی و قانونی» مورد نظر ایران در مصر شکل گرفت و روابط دیپلماتیک دوباره برقرار شد.

البته سخنرانی شدیدالحن ناصر نقطه آغاز یک دوره تبلیغات منفی علیه ایران و شخص شاه بود. مطبوعات کشورهای تندرو عربی که تحت تأثیر ناصر بودند، تبلیغات گسترده‌ای را آغاز کرده، علت «این عمل خصمانه» شاه «را علیه کشورهای عربی» جویا شدند. روزنامه‌های عربی با گواهی گرفتن از تاریخ معاصر ایران، بویژه کودتای ۲۸ مرداد، ادعا می‌کردند که شاه ایران «در هر چیز مدیون استعمار است و به این جهت علاقه دارد که تعلیمات و اوامر استعمار را اجرا کند» (۴۳).

افزون بر اینها، واکنش ناصر در برابر اظهارات شاه، اقدامات دیگری هم در پی داشت. دبیر کل وقت جامعه عرب بلافاصله با سران و مسؤولان سیاسی دول عرب تماس گرفته، آنها را تشویق کرد تا «سیاست مشترک» شدیدی علیه ایران اتخاذ کنند. برخی محافل سیاسی، علمی، و فرهنگی نیز در حمله و اعتراض به شاه، ناصر را همراهی کردند. مثلاً «اتحادیه کسل دانشجویان فلسطین» «اعتراضات شدید [خود] را در مورد شناسایی اسرائیل مجرم» اعلام کردند. (۴۴) «جمعیت امامان مساجد» جمهوری متحد عرب نیز «کمال تأسف را نسبت به خروج ایران از همبستگی عربی و اسلامی و شناسایی دسته صهیونی دست پرورده استعمار»

ابرازداشتند و اظهار امیدواری کردند که «پیشوایان عرب و لیدران اسلام در اعباده ایران به اجتماع دول اسلامی به حمایت [از] حقوق آوارگان عرب همدستی نمایند». (۴۵)

ولی برداشت و تفسیر مطبوعات اروپایی از موضوع کاملاً متفاوت بود. مثلاً روزنامه‌های اصلی یونان و فرانسه ضمن تشریح روابط گسترده ولی پنهان ایران و اسرائیل، اظهارات شاه را کاملاً عادی قلمداد و موضع‌گیری او را تأیید کردند. مطبوعات این کشورها انگیزه اصلی واکنش پرسر و صدا و جنجال برانگیز ناصر و دستگاه‌های تبلیغاتی او را با اهداف جاه‌طلبانه وی پیوند می‌دادند. از دیدگاه یک روزنامه فرانسوی، هدف ناصر از «تبلیغات ضد شاه» بیشتر در «محظور» قرار دادن عراق و اردن و برهم زدن روابط عادی و دوستانه آنها با ایران بود. به بیان دیگر، او می‌خواست با برپا کردن غوغایی علیه ایران، «برای کشورهای عربی، مخصوصاً اردن هاشمی»، مشکلاتی پدید آورده، به دیگر کشورهایی که شاید در صدد برقراری روابط سیاسی با اسرائیل بودند، هشدار دهد. (۴۶)

به هر حال اقدامات ناصر، با هر هدف و نیتی که بود، تأثیر خود را گذاشت. همچنان که دیدیم تقریباً اکثر روزنامه‌های عربی، نارضایتی، خشم و حتی نفرت جهان عرب را از بیانات شاه، که ناصر به شناسایی اسرائیل تعبیر می‌کرد، بازتاب دادند و برخی سازمانها و گروهها به این «عمل خصمانه» بشدت اعتراض کردند. ناصر و پیروانش نیز برای منزوی کردن ایران و همراه کردن دول عرب محافظه کار با خود، تلاشهای دیپلماتیک گسترده‌ای را آغاز کردند.

ایران که در برابر یورش دستگاه تبلیغاتی اعراب بی‌دفاع مانده بود، فقط به تکذیب موضوع پرداخت و از بدفهمی آگاهانه یا ناآگاهانه آنها انتقاد کرد. سفارتخانه‌های ایران در کشورهای عربی اعلام کردند که اخبار و مطالب مندرج در روزنامه‌های عربی یا «حقیقت امر وفق نمی‌دهد» و «برای روشن شدن اذهان عمومی» اطلاعاتی در اختیار ارباب جراید قرار دادند. وزیر امور خارجه وقت هم «رسماً به آقایان سفرای کبار دول اسلامی خاطر نشان ساخت [که] در سیاست دولت شاهنشاهی در این مورد هیچ تغییری روی نداده است». (۴۷)

با وجود اینگونه موضع‌گیریهای رسمی، شاه به هیچ روی حاضر نبود به جهت منافع اعراب و جهان اسلام، از رابطه با اسرائیل دست بکشد، زیرا محاسبات او به خوبی نشان می‌داد

که در هر صورت، از برقراری و تداوم رابطه با اسرائیل بسیار بیشتر بهره‌مند خواهد شد تا پیوستن به جبهه اعراب و تأیید دیدگاه‌های ناصر.

شاه در محاسبات خود ملاحظات گوناگونی داشت. توانایی‌های یک ارتش نوپا در جنگ و ستیز با واحدهای دول عربی و تحمیل شکست‌های پی در پی به اعراب باعث شده بود که شاه روز به روز نسبت به سازمان نظامی اسرائیل شیفته‌تر شود. او که اصلی‌ترین پایه رژیم خود را بر ارتش استوار کرده بود و هر روز برای نوسازی و تجسّمیز این ارتش خواب‌های زیادی می‌دید، نمی‌توانست از تکنولوژی نظامی برتر اسرائیل چشم‌پوشی کند. به همین دلیل در سالهای پایانی حکومت شاه، ایران بزرگترین مشتری تسلیحات اسرائیل بود. (۴۸)

از لحاظ امنیتی هم شاه عاشق دل‌باخته سازمان امنیتی اسرائیل بود. در باور اوسازمانی که توانسته باشد از عهده تأمین امنیت یک رژیم محاصره شده توسط دول عرب جنوبی برآید، در کارآیی و شایستگی آن تردید نباید کرد. بنابراین شاه بسیار مشتاق بود که در تأسیس و اداره یک سازمان امنیتی در ایران، چنین نمونه‌ای سرمشق قرار داده شود. این آرزوی وی نیز تا حدود زیادی برآورده شد.

محاسبات اقتصادی هم حفظ و گسترش رابطه با اسرائیل را توجیه می‌کرد. اسرائیل بازار بسیار خوبی برای نفت ایران بود و این کشور ۷۵ درصد از نفت مورد نیاز خود را از ایران می‌خرید. (۴۹) مجتمع‌های کشت و صنعت یا کبوتزها و گاوهای اسرائیلی، به عنوان نمودی پیشرفت‌های یهودیان فلسطین، همواره چشم مسؤولان ایرانی را خیره می‌کرد و بسیار مشتاق بودند تا رمز اینگونه پیشرفت‌ها را بدانند. ولی این رمزگشایی از عهده کسی بر نمی‌آمد مگر کارشناسان اسرائیلی که بعدها به مسافران آشنای مسیر تل‌آویو-تهران تبدیل شدند. (۵۰)

البته شاه در محاسبات و ملاحظات خود از این نکته هم آگاه بود که حفظ و گسترش رابطه با این اشغالگران، یکی از کلیدهای اصلی تقویت رابطه با امریکا است. او که به نفوذ بسیار مؤثر محافل یهودی در امریکا، بویژه سیاست خارجی این کشور پی برده بود، احساس می‌کرد که به واسطه برقراری روابط نزدیک با اسرائیل، حسن نیت جامعه یهودیان امریکا را جلب و بیش از پیش به کاخ سفید نزدیک خواهد شد. (۵۱)

اینگونه ملاحظات و حسابگریها باعث شد تا رژیم شاه در برابر اعتراضات و دادو فریادهای جهان عرب، بویژه مصر، تنها به تکذیب موضوع شناسایی، تأیید لفظی حقوق فلسطینها و گاهی انتقاد از عملکرد رژیم صهیونیستی اکتفا نماید و هیچ گونه مانع و محدودیتی در برابر گسترش روابط ایران و اسرائیل ایجاد نکند. (۵۲) بدین ترتیب تا روزهای پایانی عمر رژیم شاه، روابط ایران و اسرائیل روز به روز گسترده‌تر و مستحکم‌تر می‌شد، هرچند که این روابط معمولاً به صورت پنهانی و غیررسمی انجام می‌گرفت.

گرچه موضع‌گیری رژیم شاه نسبت به اسرائیل یا مخالفت جدی رویه‌رو نشد، روحانیون این موضوع را کاملاً با سکوت برگزار نکردند. «در برابر جوی که بر ضدایران، به عنوان شناسایی اسرائیل برپا شد، عکس‌العمل علمای شیعه عراق این بود که آیت‌الله سیدمحسن حکیم به آیت‌الله بهبهانی و شیخ عبدالکریم جزایری وعده [ای] به نام جامعه علمای نجف و میرزا عبدالله شیرازی به آیت‌الله بروجردی» تلگراف‌هایی مخابره کرده، «پس از اظهار تأسف از موضوع»، میانجی‌گری آنها را برای بازداشتن دولت ایران از این عمل، یا «جبران آن در صورت وقوعش» خواستار شدند. (۵۳)

بنابراین دولت برای بررسی اوضاع و پیش‌گیری از هرگونه رویداد یا پیشامد ناخواسته، نماینده‌ای به حضور علمای برجسته وقت در نجف فرستاد تا «پشتیبانی‌های بی‌شمار دولت شاهنشاهی را از کلیه مسائلی که مورد علاقه مسلمین است، از جمله مسئله فلسطین»، تشریح نموده و بیان کند که «در موضوع اسرائیل هیچ گونه وضع جدیدی بیش نیامده است. برخی از علمای نجف هم پذیرفتند که در موضع ایران نسبت به اسرائیل چیز تازه‌ای رخ نداده است». (۵۴)

ولی این‌گونه شگردهای رژیم شاه اگر هم در مورد برخی از علمای نجف کارساز بود، در مورد برخی دیگر، بویژه امام خمینی (ره)، کارساز نبود. «مبارزه در راه فروپاشاندن رژیم صهیونیستی و آزادی فلسطین یکی از آرمانهای دیرینه امام بود [و] او از آغاز نهضت اسلامی خود در ۱۳۴۱ تا واپسین لحظه‌های زندگی خویش در ۱۳۶۸، از این هدف مقدس هرگز بازماند و آن را به دست فراموشی نسپرد». (۵۵) در نتیجه این جنبش مذهبی به

رهبری امام خمینی (ره) بود که در اوایل دهه ۱۳۴۰ روابط ایران و اسرائیل دچار وقفه شد. (۵۶)

تداوم و تعمیق روابط

البته در این دوره وقفه و رکورد هم روابط دو کشور چندان کاهش نیافته بود. در بهار ۱۳۴۰ علی امینی به اسرائیل قول داد که در برابر فشار اعراب تسلیم نخواهد شد. (۵۷) چند ماه بعد، در ۱۴ آذر ۱۳۴۰ هواییمای حامل بن گورین، نخست وزیر وقت اسرائیل، که عازم برمه بود به بهانه «نقص فنی» در تهران به زمین نشست. در همان هنگام، امینی هم که «تصادفاً» در فرودگاه بود با رئیس دولت اسرائیل دیدار و درباره ناصر و لزوم محرمانه نگاه داشتن روابط دو کشور به منظور ندادن بهانه به دست روحانیون و مردم گفتگو کرد. (۵۸)

در اوایل اسفند ۱۳۴۰ علی امینی، نخست وزیر، که عازم آلمان غربی بود، در فرودگاه بیروت به روزنامه نگاران گفت که «ایران در حال حاضر در نظر ندارد شناسایی دوفساکتوی اسرائیل را به شناسایی دوژوره تبدیل نماید»... ولی «مایل به همکاری با اسرائیل می باشد، زیرا دول عربی هیچ گونه مساعدتی با ایران نکرده اند». به دنبال این اظهارات، روزنامه های عربی نوشتند که «ایران با اوباش صهیونی همکاری و هرگونه روابط کشور خود را با دول عربی و اسلامی و ملت عرب قربانی کند». (۵۹)

در این سالهای بحرانی دیدار و گفتگوی نظامیان دو کشور هم قطع نشده بود. در آذر ۱۳۴۱ رئیس ستاد ارتش اسرائیل برای دومین بار به تهران آمد تا با رئیس ستاد ارتش ایران دیدار و گفتگو کند. (۶۰) فروش نفت نیز همچنان ادامه داشت و بیش از دو سوم نیاز نفتی اسرائیل توسط ایران تأمین می شد.

پس از سرکوبی قیام پانزده خرداد به رهبری امام خمینی (ره)، شاه به زمامدار مطلق العنان کشور تبدیل شد و روابط دو کشور رونق بیشتری گرفت. دید و بازدیدهای مقامات سیاسی روز به روز بیشتر شد، سطح روابط سیاسی و دیپلماتیک بالاتر رفت و حوزه های رابطه و همکاری گسترش یافت. در سوم خرداد ۱۳۴۵، رئیس وقت ستاد ارتش اسرائیل در تهران با

شاه دیدار و درباره مسائل نظامی و تبلیغاتی، که از موضوعات مورد علاقه شاه بود، با وی گفتگو کرد. (۶۱) کارشناسان ایرانی و اسرائیلی هم همواره زمینه‌ها و راههای گسترش همکاری میان دو کشور را بررسی می‌کردند.

در دهم خرداد ۱۳۴۵ یک روزنامه چاپ اسرائیل نوشت که «آقای لوی اشکول، نخست‌وزیر و وزیر دفاع [اسرائیل]، در راه بازگشت از افریقا در تهران توقف کرده و با آقای امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر ایران، ملاقات و گفتگو خواهد کرد». (۶۲) با آنکه هویدا دیدار و گفتگو را اشکول را مشروط به این کرده بود که «در جراید کسری از آن نشود»، روزنامه اسرائیلی از قول و قرار پنهانی پرده برداشت. مقامات اسرائیلی اظهار تأسف نموده، موضوع را فوراً به آگاهی مقامات ایران رساندند تا «جنبه خلف وعده از طرف اسرائیل به خود نگیرد و اظهار امیدواری کردند که این امر موجب لغو قرار ملاقات نشود». (۶۳)

دو روز بعد امید و آرزوی مقامات اسرائیلی برآورده شد و در ۱۲ خرداد ۱۳۴۵ لوی اشکول، نخست‌وزیر وقت اسرائیل، «هنگام مراجعت از افریقا به تل‌آویو، دو ساعت در فرودگاه تهران توقف» کرد و احتمالاً «وضع سیاسی خاورمیانه و چگونگی همکاری در مبارزه با مصر و شخص عبدالناصر» به صورت «کاملاً سری» به گفتگو پرداختند. (۶۴) مطبوعات عربی بلافاصله واکنش نشان داده، از این اقدام نخست‌وزیر ایران بشدت انتقاد کردند، هرچند که گوش مقامات ایران دیگر به اینگونه تبلیغات کاملاً عادت کرده بود.

در این سالها دیگر مقامات عالیرتبه ایران و اسرائیل پی در پی با یکدیگر دیدار و گفتگو می‌کردند و هیئت‌های مختلف نظامی و گاهی غیرنظامی همکاریهای دو کشور را گسترش می‌دادند. گرچه اینگونه دیدار و گفتگوها پنهانی انجام می‌شد، پنهان کردن کالاهای اسرائیلی موجود در بازار ایران که چشم خریداران تیزبین را خیره می‌کرد ممکن نبود.

اسرائیلی‌ها فقط خریدار نفت ایران نبودند، بلکه «بازار محکمی» هم «برای اجناس خود» به دست آورده بودند. «در مغازه‌های بزرگ که از طرف مؤسسه بنیاد پهلوی اداره [می‌شد] و خود شاه یکی از بزرگترین سهام‌داران آن [بود]، مقدار زیادی از اجناس اسرائیلی به چشم می‌خورد». «کمپانی هواپیمایی اسرائیل [هم] سرویس [منظمی] بین تهران و تل‌آویو برقرار

کرده [بود]. خلاصه، روابط اقتصادی ایران و اسرائیل به قدری توسعه پیدا کرده [بود] که رئیس یکی از بنگاههای بزرگ بازرگانی اسرائیلی در تهران عنوان «جنتاب» داشته و در تمام مهمانیهای رسمی دعوت می‌شد. (۶۵)

گرچه ناصر و دیگر سران دول عربی حتی از جزئیات این روابط آگاه بودند و سازمانهای عربی از جمله شورای اقتصادی جامعه عرب تصمیم گرفتند که برای جلوگیری از انتقال جریان نفت ایران به اسرائیل و تداوم روابط تجاری این دو کشور موانعی ایجاد کنند، نفت ایران همچنان در مراکز صنعتی و غیرصنعتی اسرائیل به مصرف می‌رسید و کالاهای اسرائیلی در فروشگاههای ایران به نمایش گذاشته می‌شد.

تعدیل موضع اعراب نسبت به روابط ایران و اسرائیل

نا توانی جهان عرب در جلوگیری از گسترش روابط ایران و اسرائیل و عجز ناصراز رسوا ساختن شاه یک کشور اسلامی که به دشمن مسلمانان یاری می‌کرد، در چند پارگی اعراب ریشه داشت. کشورهای عربی که در مورد موضوع فلسطین، سیاست هماهنگی نداشتند و نشست‌ها و گفتگوهایشان معمولاً با «بحث و مشاجرات» همراه بود و «بدون رسیدن به نتیجه» پایان می‌یافت، (۶۶) در برابر ایران دچار اختلاف رأی بودند.

کشورهای عربی که پس از آن مصاحبه جنجال برانگیز شاه مجبور شده بودند «روابط خود را با... تمام کشورها بر اساس و توجه به روابطی که این دولت‌ها با اسرائیل [داشتند] تنظیم و برقرار نمایند» (۶۷) در بیشتر موارد از اتخاذ تصمیم مؤثر ناتوان بودند. مثلاً هنگامی که ناصر از همه کشورهای عربی خواست تا رابطه خود را با ایران قطع کنند، قاسم، رئیس جمهور وقت عراق، با وجود اینکه بر سراروند رود با ایران اختلاف داشت، رقابت با ناصر را مهمتر دانست و در جامعه عرب هم روش میانه‌ای در پیش گرفت. (۶۸)

رژیم‌های سلطنتی جهان عرب نیز به هیچ روی حاضر نبودند افسار سیاست خارجی خود را به دست رئیس «جمهوری متحد عرب» که در صدد بود تیشه به ریشه نهاد سلطنت بزند، بدهند. با همه این تلاشها ناصر روز به روز قدرتمندتر می‌شد و شخصیت فرهمند او همه را

تحت تأثیر قرار می‌داد. واژه‌ها و مفاهیم دارای مضمون و معنای ضداستعماری، ضدغریبی، ضداسرائیلی، پان‌عربیستی و سوسیالیستی، که ناصر همواره به کار می‌برد، برای بسیاری از اعراب به تنگ آمده از دست استعمار، فقر، بی‌عدالتی، و تفرقه بسیار جذاب بود.

ولی ستاره یخت ناصر رفته رفته کم‌فروغتر شد. در ۱۳۴۰، پنج سال پس از وحدت سوریه و مصر، در سوریه کودتایی روی داد و این کشور از مصر جدا شد. ایران هم بی‌درنگ سوریه را به رسمیت شناخت. (۶۹) دیگر کشورهای عربی نیز کم‌کم مخالفت خود را با سیاستها و خواسته‌های ناصر آشکارتر ساخته، تمایل خود را به اتخاذ سیاست خارجی مستقل نمایان کردند. با وجود این جداییها و تحولات، «هنوز هم قاهره... مرکز میاسی و قدرت در خاورمیانه» قلمداد می‌شد و برخی کارشناسان غربی تصور می‌کردند که «مسائل خاورمیانه فقط با همکاری مصر قابل حل است». (۷۰)

البته تا حدودی نیز اینگونه بود. در اردیبهشت ۱۳۴۶ رابطه نفتی ایران - اسرائیل کاملاً آشکار شد و ناصر بار دیگر از دولتهای عربی خواست تا دست کم ظاهراً به گفته‌هایش گردن نهند. او این «رسوایی نفتی» را بهانه کرده از همکاری دیپلماتیک میان دولتهای سلطنتی عربی، ایران، و تونس تحت لوای «کنفرانس اسلامی» بشدت انتقاد کرد. از دیدگاه ناصر این کنفرانس، که آن را اتحاد اسلامی می‌نامید، یک نقشه صهیونیستی بود:

علاقه مندم این اتحاد اسلامی تنها از یک راه - جلوگیری از عرضه نفت

به اسرائیل - به مآلة فلسطین کمک کند. نفتی که اکنون به اسرائیل، به

بندر ایلات می‌رسد از ایران می‌آید. پس چه کسی به اسرائیل نفت می‌دهد؟

اتحاد اسلامی - ایران، یک عضو اتحاد اسلامی. این است اتحاد اسلامی. این

یک اتحاد امپریالیستی است، یعنی در کنار صهیونیسم است، چرا که

صهیونیسم مهم‌ترین متحد امپریالیسم است. (۷۱)

به دنبال این سخنان شدیدالحن، ناصر بی‌درنگ بندر عقبه را بست و از اردن و عربستان سعودی خواست تا به آگاهی ایران برسانند که دیگر نفتی از بندر عقبه به اسرائیل نخواهد رفت. شاه حسین و سعودیها هم تحت تأثیر جو قرار گرفته، به ظاهر از اقدام ناصر در بستن بندر عقبه پشتیبانی کردند. (۷۲)

هنوز چند هفته‌ای از بسته شدن بندر عقبه نگذشته بود که رویداد بسیار مهم و مؤثری در روابط ایران و اسرائیل شکل گرفت. در ۱۵ خرداد ۱۳۴۶ ارتش اسرائیل در یک عملیات غافلگیرانه به مصر و سوریه حمله کرد و در عرض شش روز اعراب را شکست داده، حتی بخشی از خاک مصر را به تصرف درآورد. در این سومین جنگ اعراب و اسرائیل که به «جنگ شش روزه» معروف شد، چنان ضربه‌ای بر ناصر وارد آمد که دیگر کمر راست نکرد و باقیمانده عمر خود را به درمان زخمهای جنگ و جبران زیانهای مادی و معنوی ناشی از آن سپری نمود.

عبر شکست ناصر مایه خوشحالی بسیاری از دولتها و اشخاص شد که شاه ایران نیز یکی از آنها بود. این خبر چنان شادی و شغفی در دل شاه پدید آورد که گویا بین اطرافیان خود سکه طلا پخش کرد. (۷۳) ولی این رقیب سرسخت ناصر و پشتیبان اسرائیل ناچار بود خوشحالی خود را پنهان کند. بنابراین، از زد و خورد و کشت و کشتاری که روی داده بود، اظهار تأسف کرد و خواستار تخلیه اراضی اشغالی شد. (۷۴)

با پایان جنگ شش روزه یک‌هفته‌ای ناصر نیز به پایان رسید. قهرمان اعراب دیگر حرف تازه‌ای نداشت و رفته رفته این پرسش را در ذهن اعراب ایجاد کرد که فردی که نمی‌تواند از مرزهای خود پاسداری کند، چگونه می‌خواهد فلسطین اشغال شده را از وجود صهیونیست‌های اشغالگر پاک کند. دولتهای عربی هم به این باور رسیده بودند که ناصر دیگر به آخر خط رسیده و بنابراین نباید در سیاست خارجی آنها محلی از اعراب داشته باشد.

عربستان سعودی از نخستین کشورهای عربی بود که پس از کاهش محبوبیت ناصر در بین اعراب به تجدید روابط با ایران همت گماشت. در ماههای بعد روابط دو کشور تجدید شد و گسترش یافت که سفر شاه به عربستان در ۱۳۴۷، نمود برجسته آن بود. (۷۵) در تابستان ۱۳۴۷ کودتایی در عراق به وقوع پیوست و مقامات این کشور هم به مخالفت با سیاستهای ناصر برخاستند و او را متهم کردند که به واسطه صلح با اسرائیل به آرمان اعراب و فلسطین خیانت می‌کند. (۷۶)

ولی ناصر پس از جنگ شش روزه به چیز دیگری جز پس گرفتن خاک خود و برقرار شدن امنیت در مرزهایش فکر نمی‌کرد. بنابراین در اوایل آذر ۱۳۴۶ با پذیرش قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت سازمان ملل متحد نشان داد که میانه‌رو شده است و به تنها چیزی که می‌اندیشد دست‌یابی به صلح با اسرائیل است. در این روزها ناصر چنان آرام و میانه‌رو شده بود که سوریه، عراق، و الجزایر او را به محافظه‌کاری متهم ساختند و بر این نکته پافشاری کردند که ناصر نباید قطعنامه نامبرده را امضا کند. (۷۷)

تندرویهای رژیم راست‌گرای بعث در عراق که با هر دو کشور ایران و مصر خصومت شدیدی داشت، رفته رفته تهران و قاهره را متقاعد کرد که دشمن مشترکی در بغداد دارند؛ دشمنی که از نزدیکی روابط ناصر و شاه جلوگیری می‌کند. بنابراین ناصر کم‌کم به این نتیجه رسید که اکنون زمان تجدید روابط با ایران رسیده است. دیگر در مطبوعات مصر از حساسیت نسبت به روابط ایران و اسرائیل خبری نبود و حتی در اختلاف بین ایران و عراق در ۱۳۴۷، مصر تقریباً موضع بی‌طرفانه‌ای اتخاذ کرد. (۷۸)

گرچه ایران برای تجدید روابط با مصر عجله‌ای نداشت، رفتارهای معنادار این کشور از چشم شاه پنهان نماند. او در بهار ۱۳۴۹ دگرگونی در رفتار مصر را تفسیر کرد و همانند ناصر به این نتیجه رسید که شاید برقراری روابط دیپلماتیک بین دو کشور به حال هر دو مفید باشد. یک ماه بعد فرستاده‌های ویژه ایران و مصر، از سرگیری روابط دیپلماتیک را بررسی و زمینه‌های آن را فراهم کردند. این بررسی‌ها و تلاش‌های دیپلماتیک سرانجام به نتیجه رسید و در ۷ شهریور ۱۳۴۹، تقریباً یک‌ماه پس از دهمین سالگرد قطع رابطه ایران و مصر، بین دو کشور روابط دیپلماتیک کامل برقرار شد. (۷۹)

تقریباً یک ماه بعد، در ۶ مهر ۱۳۴۹ جمال عبدالناصر درگذشت. ایسن «رویداد غم‌انگیز» باعث «تأسف» ایران شد و دولت ایران سه روز عزای عمومی اعلام کرد. همچنین هیئت عالی‌رتبه‌ای به ریاست امیرعباس هویدا، نخست‌وزیر، به قاهره رفت تا در مراسم تشییع و خاک‌سپاری قهرمان ناکام اعراب که سالها از هیچ‌گونه اتهام و حتی دشنام به شاه خودداری نکرده بود شرکت کند.

بدین ترتیب پس از مرگ ناصر و در نتیجه تندیهای عراق، ایران به دو کشور مصر و عربستان نزدیکتر و نزدیکتر شد و کم کم محور جدید ایران- مصر- عربستان جایگزین اتحاد شاه با اسرائیل شد. این تحولات، اسرائیلی‌ها را نگران ساخت که شاید مهمترین متحد غیرعرب خود در منطقه را از دست بدهند. ولی شاه به آنان اطمینان داد که نباید از نزدیکی روابط ایران و مصر نگران باشند؛ چرا که این روند، در سیاست ایران نسبت به اسرائیل هیچ گونه دگرگونی‌ای پدید نخواهد آورد. (۸۰)

شاه در عمل هم نشان داد که نگرانی اسرائیلی‌ها مورد است و مصر هم به اندازه‌ای ضعیف و درگیر شده بود که نمی‌توانست خطری برای ایران باشد و پس از جنگ شش روزه و بویژه پس از مرگ ناصر، چنان سرگرم مسائل و مشکلات داخلی و منطقه‌ای خود بود که به هیچ روی توان و علاقه‌ای به مداخله در امور خلیج فارس نداشت و حتی از نقش فعال و مؤثر ایران در این منطقه پشتیبانی می‌کرد. بنابراین لزومی نداشت که اسرائیل، در برابر اعراب، بویژه مصر، همچنان جایگاه بااهمیتی داشته باشد و حساسیت اعراب را برانگیزد.

ولی با همه تعدیل‌ها، روابط نسبتاً پنهانی ایران و اسرائیل تا پایان عمر رژیم پهلوی همچنان پررونق و گسترده بود. روابط و مناسبات امنیتی و نظامی بین دو کشور که سالها پیش آغاز شده بود، باز هم تداوم یافت. افزون بر پیوندها و روابط آرام و بی‌سر و صدا بین سرویسهای اطلاعاتی و مقامات نظامی دو کشور، آموزش نظامی نیز در برنامه همکاریهای نظامی - امنیتی گنجانده شده بود. در واقع اغلب افسران ارشد شاه و صدها افسر رده پایین نیز برخی از جنبه‌های آموزش نظامی اسرائیلی را فرا گرفته بودند. (۸۱)

خرید و فروش جنگ‌افزار و تسلیحات نیز در ردیف همکاریهای نظامی ایران و اسرائیل قرار داشت. در اسفند ۱۳۴۶ اسرائیل به ایران پیشنهاد کرد که آماده‌است اعتباری به ارزش ۷۵ میلیون دلار در اختیار ایران قرار دهد تا برای «تقویت نیروهای دفاعی کشور» هزینه شود. بنابراین هیئت وزیران در «جلسه مورخ ۱۳۴۷/۸/۱۲...» به وزارت جنگ اجازه داد «این اعتبار ۷۵ میلیون دلاری را «برای خرید اقلام دفاعی تحصیل نماید»». (۸۲)

در ۱۳۴۸ وزارت جنگ «با استفاده از اعتبار واگذاری بانک اسرائیل» به خرید جنگ‌افزار و تسلیحات مختلف از اسرائیل اقدام کرد و هیئت وزیران هم در ۱۳۴۸/۸/۳ قرارداد‌های خرید این وزارتخانه را تصویب نمود. (۸۳) اینگونه روابط نظامی سالها تداوم یافت و ارتش ایران به یکی از استفاده کنندگان اصلی جنگ‌افزارهای اسرائیلی تبدیل شد.

در زمینه‌های غیرنظامی هم کارشناسان اسرائیلی فعالیت‌های گسترده‌ای داشتند. در ۱۳۵۴ شاه دستور داد که «کمیته‌های مختلط همکاریهای فنی و علمی بین کارشناسان ایران و اسرائیل» تشکیل شود. به منظور عملی کردن دستور شاه، رئیس اداره خاورمیانه وزارت امور خارجه به تهران آمد و قرار بر این شد که «کمیته مشترک دایمی، مرکب از نمایندگان دو کشور، تشکیل و جنبه‌های مختلف روابط فی‌مابین، از جمله همکاری در زمینه‌های پزشکی - تحقیقات علمی - کشاورزی و استفاده از انرژی هسته‌ای و خورشیدی را بررسی و مطالعه کنند». (۸۴)

هردا، نخست‌وزیر وقت، نیز به وزارتخانه‌های مربوط دستور دارد تا «درامتثال اوامر مبارک ملوکانه» موضوع را پی‌گیری و با طرف‌های اسرائیلی دیدار و گفتگو کنند. البته نخست‌وزیر تأکید کرد که «این مذاکرات باید به‌طور کاملاً محرمانه صورت گرفته و در سطح مدیر کل انجام پذیرد و برای جلوگیری از بهره‌برداری تبلیغاتی، جلسات... در تهران تشکیل شود». (۸۵)

در پی گفتگوها و دید و بازدیدهای گوناگون، «کمیته‌های مختلف» همکاری تشکیل شد و کارشناسان اسرائیلی آمادگی خود را برای همکاری در حوزه‌های کشاورزی، مانند اجرای برنامه‌هایی نظیر کبوترس در ایران، مطالعه طرح‌های کشت و صنعت، طرح‌های پرورش طیور و وارد کردن گاو شیری از اسرائیل، نگهداری غله و تأمین ماشین‌آلات و لوازم کشاورزی اعلام کردند. (۸۶) در زمینه بهداشتی - درمانی هم محورهای همکاری عبارت بود از تربیت نیروی انسانی لازم برای خدمات اولیه بهداشتی، تبادل هیئت‌های مطالعاتی و آموزش و تأسیس مراکز خدمات بهداشتی و درمانی. (۸۷)

اینگونه روابط اقتصادی، نظامی و امنیتی و مسائلی مانند کمک به مؤسسات فرهنگی در اسرائیل «بدون ایجاد تبلیغات» و به صورت سری و محرمانه ادامه می‌یافت تا امکان بهره‌برداری تبلیغاتی فراهم نشود و به روابط ایران و اعراب هم «که به ظاهر و در مجموع گرمی و صمیمیتی» در آن پیدا شده بود، آسیب جدی وارد نیاید. (۸۸)

در سالهای پایانی رژیم پهلوی، شاه و دیگر مقامات عالی‌رتبه رژیم همچنان درصدد گسترش همکاریهای اقتصادی بین ایران و اسرائیل بودند. به همین منظور «مشاور وزیر بازرگانی و صنایع اسرائیل چند بار به‌طور خصوصی به ایران سفر کرده و با مقامات مربوط ایرانی در مورد برقراری همکاریهای اقتصادی در زمینه‌های مختلف» گفتگو کرد. او حتی در «آخرین سفر به ایران» در آذر ماه ۱۳۵۶ خواستار آگاهی از نظریات ایران در مورد پیشنهادی مربوط به بررسی زمینه «تولید و بازاریابی کودهای شیمیایی» و گفتگو در مورد «مطالعه امکانات بهره‌برداری از املاح دریاچه‌های نمک ایران»، «شیرین کردن آب» و «ساخت ادوات کشاورزی» شد. البته ایران نظریات خود را در این موارد اعلام کرد ولی موضوع، دیگر از طرف مقامات اسرائیل پی‌گیری نشد. (۸۹)

با خیزش قهرآمیز ملت مسلمان ایران به رهبری امام خمینی (ره) نه تنها به‌اینگونه روابط پایان داده شد، بلکه مبارزه با صهیونیست‌های اشغالگر و «آزاد ساختن قدس عزیز» که به سبب «سازشکاری و محافظه‌کاری» دول عربی هنوز عملی نشده بود، در دستور کار وزارت امور خارجه قرار گرفت. بنابراین در ۲۹ بهمن ۱۳۵۷ رابطه ایران و اسرائیل قطع شد و یاسر عرفات برای دیدار با رهبر انقلاب اسلامی ایران به تهران آمد. (۹۰) سپس پرچم فلسطین به دست عرفات بر بام ساختمان نمایندگان اسرائیل افراشته شد، خیابانی که نمایندگی اسرائیل در آن قرار داشت از «کاخ» به «فلسطین» تغییر نام یافت و هانی‌الحسن، یکی از مشاوران نزدیک عرفات، به عنوان نخستین نماینده سازمان آزادیبخش فلسطین در ایران تعیین شد. (۹۱)

پی‌نوشت‌ها

۱. غلامرضا، علی بابایی، فرهنگ علوم سیاسی، جلد اول، تهران، ویس، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۴۶۲.
۲. همانجا.
۳. همان، ص ۴۶۳.
۴. سند شماره ۱/۱؛ در کلیه ارجاعات به اسناد منظور اسناد برگزیده موجود در مرکز اسناد شهید باهنر ریاست جمهوری است.
۵. همان.
۶. همان.
۷. همان.
۸. همان.
۹. همان.
۱۰. همان.
۱۱. عبدالرضا، هوشنگ مهدوی، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، تهران، البرز، ۱۳۷۳، ص ۱۵۳.
۱۲. حسین فردوست، ظهور و سقوط پهلوی، جلد دوم، تهران اطلاعات، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۲۴.
۱۳. سند شماره ۴.
۱۴. سند شماره ۹/۱.
۱۵. سند شماره ۴.
۱۶. سندهای شماره ۱۰/۱۰، ۱۰/۱۰.
۱۷. سند شماره ۵/۲.
۱۸. سند شماره ۶/۱.
۱۹. سند شماره ۲.
۲۰. سند شماره ۱۲.
۲۱. سند شماره ۷/۱.

۲۲. باقر عاقلی، روزشمار تاریخ ایران، ج ۱، تهران، گفتار، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۴۲۱.
۲۳. روزنامه کیهان، ۲۴ اسفند ۱۳۲۸، به نقل از هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۱۵۴-۱۵۵.
۲۴. نطق محمد ساعد در مجلس سنا، مذاکرات مجلس سنا، روزنامه رسمی کشور، ۱۱ خرداد ۱۳۲۹، به نقل از هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۱۵۵-۱۵۶.
۲۵. سند شماره ۱۴.
۲۶. ویلیام شوکراس، آخرین سفر شاه، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، البرز، ۱۳۶۹، ص ۹۳.
۲۷. سند شماره ۱۴.
۲۸. ویلیام شوکراس، پیشین، ص ۹۳.
۲۹. سند شماره ۱۳/۱.
۳۰. سند شماره ۱۷/۴.
31. Shahrams Chubin and Sepehr Zabih, The Foreign Relations of Iran, University of California Press, 1974, p. 141.
۳۲. غلامرضا علی بابایی، پیشین، ص ۲۸۴.
۳۳. سند شماره ۱۵.
34. Robert B., Reppa, Israel and Iran, Prager Publishers, 1974, pp. 79-86.
۳۵. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۲۸۴.
۳۶. همان، ص ۲۸۶.
37. Shahram Chubin, op. Cit. p. 142.
۳۸. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۲۸۵.
۳۹. پیترو آوری، تاریخ معاصر ایران از کودتای ۲۸ مرداد تا اصلاحات ارضی، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، عطایی، ۱۳۷۱، ص ۱۷۶، عبدالرضا مهدوی، پیشین، ص ۲۸۷.
۴۰. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، همان، ص ۲۸۸.
۴۱. پیترو آوری، همان، ص ۱۷۵-۱۷۶.
۴۲. همانجا.
۴۳. سند شماره ۱۷/۴.

۴۴. سند شماره ۱۷/۲.
۴۵. سند شماره ۱۷/۳.
۴۶. سند شماره ۱۹/۱.
۴۷. سند شماره ۱۸.
۴۸. گراهام، فولر، قبیله عالم، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۳، ص ۱۴۲.
۴۹. همان، ص ۱۴۲.
۵۰. سند شماره ۳۷.
۵۱. گراهام، فولر، پیشین، ص ۱۴۲.
52. Shahram Chubin, op. Cit., p. 160.
۵۳. سند شماره ۲۱/۱.
۵۴. همان.
۵۵. سید حمید، روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۵۰۵.
۵۶. عبدالرضا، هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۳۸۷.
۵۷. همان، ص ۲۹۰.
۵۸. همان، ص ۲۹۲.
۵۹. سند شماره ۲۴/۱.
۶۰. عبدالرضا، هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۳۸۰.
۶۱. همان، ص ۳۸۵.
۶۲. سند شماره ۲۶/۲.
۶۳. سند شماره ۲۶/۱.
۶۴. سند شماره ۲۷.
۶۵. سند شماره ۲۱/۱.
۶۶. سند شماره ۲۰.

۶۷. همان.

68. Shahram Chubin, op. Cit., p. 157.

۶۹. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۲۹۱.

۷۰. سند شماره ۲۵/۱.

71. Cairo Home Service , Arabic, May 23, 1967 BBC, May 24, 1967; Cited in Shahram Chubin, op. Cit. pp. 160-161.

72. Ibid, p. 161.

۷۳. ویلیام، شوکراس، پیشین، ص ۱۰۴.

۷۴. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۳۸۹.

75. Shahram Chubin, op. Cit., p. 166.

76. Ibid.

77. Ibid. P. 165.

78. Ibid. P. 166.

79. Ibid.

۸۰. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۳۹۳.

81. E.A.Bayne, Persian Kingship in Transition, new York: American University field Staff, 1968, p. 212. Cited in Shahram Chubin, op. Cit, p. 157.

۸۲. سند شماره ۳۲.

۸۳. سند شماره ۳۳/۱.

۸۴. سند شماره ۳۴/۱.

۸۵. سند شماره ۳۵/۱.

۸۶. سند شماره ۳۷.

۸۷. سند شماره ۳۶.

۸۸. سندهای شماره ۳۹ و ۳۹/۱.

۸۹. سند شماره ۴۱/۱.

۹۰. احسان، نراقی، از کاخ شاه تا زندان اوین، ترجمه سعید آذری، تهران، رسا، ۱۳۷۳، ص

۵۱۴.

91. Samuel Segev, The Iranian Triangle, Translated by, H. Watzman, Free press, 1988, p. 115.